

سیری در افکار ملاصدرا

محمد تقی زمانیان

زندگی نامه:

صدرالدین محمد شیرازی که در میان عامه مردم به «ملاصدرا» و در میان اهل علم و شاگردان مکتب خود به «صدرالمتألهین» معروف است در سال ۹۷۹ یا ۹۸۰ هجری در شیراز به دنیا آمد و پس از آنکه مقدمات علوم را در زادگاه خود فراگرفت برای کسب معرفت و تکمیل تحصیلات خود شیراز را ترک گفت و به اصفهان که در آن زمان پایتخت و مرکز علمی ایران نیز بود مسافرت کرد. در اصفهان صدرالدین نخست نزد شیخ بهاءالدین عاملی مشهور به «شیخ بهائی» به دانش آموزی مشغول گشت.

از او علوم نقلی را آموخته به کسب درجه اجتهاد نائل گشت و پس از مرگ شیخ بهائی و در مراحل آخر تحصیل خود به خدمت فیلسوف زمان «میرداماد» درآمد و سالها در محضر وی کسب فیض نمود و رموز حکمت را از او آموخت. احتمال دارد که در دوره تحصیل خود در اصفهان آخوند از محضر «میرابوالقاسم میرفندرسکی» عارف و زاهد و ریاضیدان بی همتای آن عصر نیز استفاده نموده باشد، اگرچه در این مورد نمیتوان یقین حاصل کرد.

پس از تکمیل تحصیلات و علوم صوری، در اثر کشش درونی و نیز مخالفتهای بعضی از علمای ظاهرین که با «مشرّب عرفانی» او مخالف بودند اصفهان را ترک گفته و برای طی مرحله ریاضت و انقطاع و کشف و شهود به قریه «کبهک» در نزدیکی قم پناه برد و هفت سال و بنا بقول بعضی یازده سال در آن حوالی دور از جاروجنجال سرکرد و بالاخره به مرتبه کشف و شهود حقایق رسید و به مقام «علم حضوری» نائل آمد (۹، ۶، ۱۰).

پس از آن ملاصدرا به شیراز بازگشت و تا پایان عمر در شیراز به تدریس و تالیف پرداخت و نوشته‌اند که در این ایام هفت بار پای پیاده به‌خانه خدا سفر کرد و در بازگشت از هفتمین سفر در سال ۱۰۵۰ در بصره درگذشت. **زندگی ملاصدرا را میتوان به سه دوره تقسیم نمود:**

اول - دوره، طلبگی و تلمذ و مطالعه کتب قدما و آراء حکمای گذشته در شیراز و به‌ویژه در اصفهان.

دوم - مرحله تهذیب نفس و ریاضت و مکاشفه در کتب که بالاخره برای او به‌کشف حقایق ربانی عنجر شد.

سوم - مرحله تالیف و تدریس در شیراز که در آن ملاصدرا تمام نوشته‌های خود را به‌استثنای بخش اول اسفار و سه رساله به‌نام «طرح‌الکونین» «حل الاشکالات‌القلکیه فی‌الارادة‌الجزاقیه» و «حدوث‌العالم» که در دوره دوم نگاشته بود تصنیف کرد ۱۲.

بنابراین تالیفات ملاصدرا ثمره علم حصولی و حضوری و یا «استدلالی» و «ذوقی» است و نتیجه دو دوره اول عمر اوست.

در مرحله سوم عمر خود گذشته از تالیفات، ملاصدرا شاگردان عالی‌قدر و مبرزی نیز تربیت نمود که مشهورترین آنان «ملا محسن فیض کاشانی» و «مولانا عبدالرزاق لاهیجی» بوده‌اند که هر دو علاوه بر شاگردی سمت داناتی او را نیز داشتند. به‌وسیله این مریدان و تربیت‌یافتگان، تعالیم وی نه‌تنها بصورت نوشته در دسترس اخلاف او گذاشته شد بلکه طرز تفکر و روش فلسفی او به حکمای قرون بعدی انتقال یافت و مکتبی تأسیس گردید که اثر آن بر محافل تشیع منعکس شده و قاطبه علماء چند قرن گذشته را تحت نفوذ معنوی خود قرار داده است (۱۰). چرا که ملاصدرا بیش از چهل کتاب و رساله از خود در علوم معقول و منقول باقی گذاشت که همگی به‌جز رساله «سنة‌الاصول» و چندین شعر فارسی به‌زبان عربی است. این کتب برخی در حکمت و بعضی در تفسیر و شعب دیگر علوم نقلی نوشته شده است. در درجه اول مهم‌ترین اثر ملاصدرا «کتاب‌الاسفار الاربعه» است که نزد حکمای بعدی در ایران بزرگترین شاهکار فلسفه اسلامی به‌شمار آمده است و طالبان این فن پس از فراگرفتن کتب دیگر مانند «شفاء» «بوعلی» و «شرح‌الاشارات» «خواجه نصیرالدین طوسی» و «شرح منظومه» «حاج ملاحادی سبزواری» به‌سیر فکری و معنوی در این زمینه می‌پرداختند. دیگر کتب فلسفی او مانند «المبدء‌والمعاد» و «المشاعر» و «الحکمة‌العشریه» و «الشواهد الربوبیه» و «حاشیه بر شرح حکمة‌الاشراق» و «شرح‌الهدایه» و «حاشیه بر الهیات شفا» هر یک به‌نوبه خود اثر ارزنده‌ای به‌شمار می‌آید. نوشته‌های ملاصدرا در علوم دینی نیز حائز اهمیت فراوان است. مخصوصاً کتبی از قبیل «مفاتیح‌الغیب» (۱۸) و «اسرار‌الآیات» و «شرح‌اصول‌کافی» که در هر یک با دقت و تأمل به‌تفسیر و تأویل کتاب آسمانی و احادیث و روایات پیغمبر اسلام و

امامان شیعه پرداخته است.

با ملاحظه سیر نه قرن حکمت اسلامی به مرحله رشد و یختگی رسید و فلسفه استدلالی، ذوقی، و وحی دریک نظر وسیع و کلی درباره جهان با هم امتزاج یافت. صدرالمتهالین اساس نوینی برای حکمت ریخت مانند وحدت و تشکیک و اصالت وجود، حرکت جوهریه، اتحاد عاقل و معقول، تجرد و خلاقیت نیروی متخیله و بسیاری از اصول دیگر که هسته بعضی از آنها را از مکتبهای مختلف پیشین اخذ کرد و خود آن را پرداخت و به کمال رسانید و پایه و اساس حکمت قرارداد. گوشش ملاحظه را بیش از هر چیز در امتزاج و ایجاد هماهنگی بین دین - خصوصاً تعالیم شیعه - و فلسفه بود و او سرانجام موفق شد نهضتی را که از «کندی» برای پیدایش این هماهنگی آغاز شده بود به اتم رساند و نشان دهد که چگونه روش استدلالی و ذوقی و اشرافی، و آنچه از راه وحی، به دست انسان رسیده است بالاخره به یک حقیقت منجر میشود.

قدرت افکار ملاحظه را مخصوصاً در محبت وجود و نفس آنچنان بود که بعد از او اکثر متفکران ایران پیرو اصول فلسفی، او شدند. شاگردان معروف او: ملامحسن فیض صاحب کتب بسیار در فلسفه و کلام و اخلاق و حدیث و تصوف و غیره مانند «المحجّه البیضاء» و «حق الیقین» و «الصفای» و «کلمات مکنونه» و عبدالرزاق لاهیجی صاحب «سرمانه ایمان» و «گوهر مراد» و «مشارق» و «شوارق»، تعلیمات او را تا پایان قرن یازدهم ادامه دادند، و بعد از آن نیز «قاضی سعید قمی» و «مولانا محمد صادق اردستانی» به ترویج افکار ملاحظه پرداختند.

در قرن دوازدهم بواسطه ظهور فرقه شیخیه و مخالفت شدید «شیخ احمد احسانی» با افکار فلسفی ملاحظه و ملامحسن فیض چند صباحی مکتب ملاحظه را نفوذ پیشین خود را از دست داد، لکن در دوره قاجاریه بار دیگر تعالیم این مکتب رونق گرفت، تا آنکه با «حاج ملاهادی سبزواری بزرگترین حکیم قرن سیزدهم ایران مکتب ملاحظه را کاملاً احیا نمود» از قرن یازدهم به بعد فلسفه صدرالمتهالین در هندوستان نیز نفوذ پیدا کرده و چندین شرح بر کتب او به دست دانشمندان این سرزمین نوشته شده و آثار او منظم در مدارس اسلامی این دیار تا به امروز تدریس شده است. (۷)

ملاحظه متأثر از کدام جریانهای فکری است؟

نظری که اکثر مورخان و محققان غیر ایرانی درباره سیر حکمت در اسلام دارند، اینست که فلسفه از «یعقوب کنندی» آغاز شد و بدست «فارابی» و «شیخ الرئیس ابوعلی سینا» تکمیل یافت و سپس «غزالی» آن را مورد انتقاد قرار داد. و به این جهت بعد از قرن ششم فلسفه روبرو با گذشت و مندرجاً از میان رفت. اگرچه این نظر تا حدی در مورد عالم تسنن صحت دارد، لکن بطور کلی نظریست نارسانا، چرا که حکمت را به مکتب عشائی محدود کرده و به توسعه و رشد آن در عالم تشیع توجه ننموده است.

حمان قرنی که بنظر نویسندگان مزبور پایان فلسفه اسلامی است، در واقع آغاز تهضنتی است در حکمت که از «شیخ اشراق» آغاز شده و بالاخره به مکتب ملاصدرا منجر میگردد. از قرن ششم به بعد حیات معنوی و فکری اسلام تحت نفوذ افکار حکمای اشراقی و عرفانی که مروج مکتب «عرفان نظری» بودند قرار گرفت و بتدریج فلسفه مشائی از یک سو با حکمت اشراقی و از سری دیگر با عرفان نظری مکتب «ابن عربی» (۱۳، ۸) در محیط فکری عالم تشیع امتزاج یافت. بین قرن ششم و نهم، حکمایی مانند «خواجه نصیر طوسی» و شاکرد او «علامه حلی»، «قطب الدین شیرازی»، «قطب الدین رازی»، «غیاث الدین منصور شیرازی»، «میرسید شریف جرجانی»، و «جلال الدین دوانی» بعضی از اصول حکمت اشراقی و مشائی را باهم آمیختند، و نیز عرفانی مانند «سید حیدر آملی» و «ابن ترکه اصفهانی» و عده ای دیگر در تلفیق شرع و عرفان کوشیدند و تحقیقات عرفانی را وارد محیط فکری تشیع نمودند.

این گروه از حکما و عرفا که متأسفانه کم و بیش گمنام مانده و از صفحات تاریخ حکمت اسلامی حذف گردیده اند، حائز اهمیت فوق العاده ای میباشند، زیرا آنان در واقع زمینه را برای ظهور میرداماد و ملاصدرا فراهم نموده و شالوده و پایه حکمت صدرالمتألهین را استوار ساختند. بدون توجه به افکار این متفکران کشف چگونگی بیدایش حکمت ملاصدرا میسر نیست و رشته ای که او و میرداماد را به حکمای پیشین مانند «فازابی» و «شیخ الرئیس» و «شیخ الاشراق» می پیوندد، از انظار پوشیده مانده و حکمت اسلامی مانند چند دوره منقطع تقسیم، و از یکدیگر گسسته جلوه مینماید.

از لحاظ تاریخی منابع افکار ملاصدرا را میتوان به چهار دسته اساسی تقسیم نمود:

۱- فلسفه «بوعلی» و بقیه حکمای مشائی و بطور غیر مستقیم «فلسفه ارسطو» و «افلاطونیان جدید» که منشاء فلسفه مشائی اسلامی است.

۲- حکمت اشراق شیخ «شهاب الدین سهروردی».

۳- عرفان «ابن عربی».

۴- دین اسلام مخصوصاً بعضی روایات و اخبار نقل شده از پیغمبر اسلام و ائمه دین که در واقع اساس حکمت و عرفان اسلامی است.

ملاصدرا، حکمت یونانی را با حکمت ایمانی آمیخت و آن را پیرامین وحی اسلامی مستقر ساخت و در هر مرحله از شواهد آیات قرآنی و احادیث نبوی و گفتار ائمه دین مدد طلبید. نبوغ و اهمیت واقعی ملاصدرا در تاریخ حکمت اسلامی، امتزاج شرع، فلسفه، استدلال و عرفان بود، و می توان مکتب او را آخرین مرحله از سیر هشتصد ساله تفکر اسلامی محسوب داشت که بزرگان

آن از اولین برخورد با فلسفه یونانی در کوشش تلفیق بین دین و فلسفه برآمدند. در این راه متحمل زحمات زیادی گردیدند و سرانجام زمینه را از برای موفقیت ملاصدرا آماده ساختند. (۱۴)

از جهت دیگر صدرالدین شیرازی در زمان رواج فلسفه اشراق میزیسته است. از این رو بهیچوجه بعیدنیست که این گرایش در صدرالمتألهین انعکاس زیادی داشته باشد و جزء اعظم از شخصیت فکری او را تشکیل دهد و مسیر او همان مسیر دو استادش «میرداماد» و «شیخ بهائی» یعنی مسلک عرفان گردد. خاصه که جنبه عرفانی استاد اول او «شیخ بهائی» بسیار قوی بوده است و از تألیفات او این انگیزه بخوبی واضح است چنانکه مطالعه کتاب «کشکول» نیز به گونه بسیار روشنی این معنی را آشکار میسازد. بنابراین بنظر می رسد، اثری که از تحصیل در نزد این دو استاد، «شیخ بهائی» و «میرداماد»، در صدرالمتألهین بوجود آمده اندیشه و طرز فکر او را بکلی تحت تأثیر خود قرار داد، و اندیشه او شکل جدیدی بخود گرفت و بر نظریات دیگر او غلبه نمود. خاصه به هنگامی که می خواست بین فلسفه اشراق، فلسفه متعلق مشائسی، و تعالیم اسلامی پیوندی بوجود آورد، این گرایش بر افکار او غلبه میکرد و میخواست میان آن عناصر مختلف توافقی ایجاد نماید و فلسفه جدید بهم آمیخته ای بوجود آورد. این نظریه جدید بر افکار مشائسی - که بر اساس منطق و نظر قیاس و عقلی است - و بر علم ذاتی - که از طریق الهام و کشف شهود حاصل میگردد - مبتنی است. عرفان و فلسفه و دین را باهم تلفیق کرده بود. بر این اساس علم حاصل از طریق الهام و کشف، از طریق پاک نگاه داشتن نفس از گدورت شهوات و بیوستگی های مادی بدست می آید، زیرا در این حال نفس انسانی مثل آئینه پاک، صورت حقایق را نشان میدهد. به این ترتیب ملاصدرا معتقد است که معرفت ذاتی از راه کشف ممکن الحصول است بگونه ای که برای انبیاء و عرفاء حاصل شده است.

صدرالمتألهین بمنظور اثبات نظریه سخت کوشش میکند تا پایه های نظری آنرا استوار سازد، و قواعد آنرا تنظیم نماید تا به جمع بین طریقه مشائیان و اشراقیان و ارتباط دادن آن دو طریقه موفق گردد و با آنکه او میکوشد تا فلسفه مشاء و اشراق را بهم درآمیزد، با این حال باز عامل اشراق بر افکار او سیطره بیشتری دارد و در بسیاری از تألیفات او این نظریه خودنمایی میکند. این نکته را بطور واضح در کتاب «اسفار» آنجا که از نفس سخن میگوید، و همچنین در رساله «حشر العوالم» و رساله دیگرش در تفسیر «سوره الاعلی» میتوان دریافت. (۹)

صدرالمتألهین علاوه بر کوششی که در باب تلفیق بین دین و فلسفه کرده، به امر دیگری نیز پرداخته است. چنانکه از کلام او در دیباچه کتاب «اسفار» برمی آید وی در اواخر دوره اول زندگی علمی خود این معنی را دریافته است که نباید طریق وصول بحقایق علمی را (مخصوصاً در فلسفه الهیه) به تفکر صرف

که سبک مشائیین است منحصر کرد، بلکه شعور و ادراک انسانی که پایه افکار فلسفی است، چنانکه محصولی بنام تفکر و اندیشه از راه قیاسات منطقی بار میدهد، نمونه‌های دیگری نیز به نام کشف و شهود از خود بیرون میدهد. چنانکه در میان افکار قیاسی نکاتی یافته میشود که انسان در اصالت و واقع نمائی آنها تردید ندارد، در موارد کشف و شهود و همچنین در مورد وحی نیز همان حالت پیدا میشود. به عبارت دیگر پس از آنکه بموجب برهان علمی واقع بینی انسان مکشوف شده، و بثبوت رسید، که ادراکات غیرقابل تردید انسانی بیرون نما بوده و از واقعیت خارج حکایت میکنند، دیگر فرقی میان برهان یقینی و کشف قطعی نخواهد ماند و حقایقی که از راه مشاهده کشفی بدست می‌آیند، همانند حقایقی هستند که از راه تفکر قیاسی نصیب انسان میشوند. همچنین پس از آنکه برهان قطعی صحت نبوت و وحی را تأیید نمود، دیگر فرقی میان مواد دینی که مبداء و معاد را وصف مینماید و میان مدلولات برهان و کشف باقی نمی‌ماند.

صدرالمتألهین در نتیجه این تنبه و انتقال ذهنی، پایه بحثهای فلسفی خود را تلفیق میان عقل، کشف، و شرع گذاشت و در راه کشف مسائل الهی از مقدمات برهانی و مطالب کشفی و موارد قطعی دینی استفاده نموده و اگرچه ریشه این نظر در کلمات معلم ثانی «ابن نصر فارابی»، «ابن سینا»، «شیخ اشراق»، «شمس‌الدین ترکه»، و خواجه نصیرطوسی نیز بجسم می‌خورد ولی صدرالمتألهین است که توفیق کامل انجام این هدف را پیدا کرد.

صدرالمتألهین در توجیه این نظریه که «عقل» و شرع در همه قضایای فلسفی بهم می‌رسند» در اسفار باین موضوع اشاره کرده و می‌گوید:

«از شریعت حقه الهی بدور است که احکام آن مصدر معارف یقینی ضروری نباشد. وای بحال فلسفه ای که قوانین آن مطابق کتاب و سنت نباشد. از اینجاست که می‌بینیم صدرالمتألهین غالباً در هر رأیی از آراء خود در مباحث فلسفی به ادله سمعی از کتاب و سنت استشهاد می‌کند (۱، ۲، ۱) بقسمی که کتابهای تفسیر او مثل «تفسیر قرآن» و «شرح اصول کافی» نیز در حکم تفسیر مسائل فلسفی است. (۹)

روش تفکر و ویژگیهای خلقی

روش او نقادی است. ملاصدرا نقاد آراء و عقاید است و پیرو و مقلد هیچ دسته و هیچ شخصی نیست و با آنکه قلم بطلان روی هیچ فکری نکشیده و نام همه را با تجلیل یاد کرده و در برابر هر یک از دانشمندان کمال فروتنی را داشته، در عین حال با محدودیت‌های فکری، در هر موردی مبارزه مینموده است. چنانکه از مقدمه «اسفار» استنباط می‌شود او در زندگی خود از جانب بعضی از علمای قشری زمان خود رنج‌های فراوان برد و حتی در معرض حمله و خصومت آنان قرار گرفت و اگر نفوذ خانوادگی او نمی‌بود ممکن بود به عاقبت

شیخ اشراق دچار گردیده و جان را در راه اشاعه حکمت و عرفان از دست بدهد. ملاصدرا در اظهار عقائد عارفانه خود درباره مبداء و معاد و عشق الهی و معنی بهشت و دوزخ و برخی مطالب دیگر، بهیچ وجه دریغ نمود و بوضوح این مطالب را در کتب مختلف مطرح ساخت. در واقع صراحت بیان وی باعث شد که عمری در سرگردانی و ملامت بعضی از فقها بسربرد، در حالیکه می توانست مانند استادش «میرداماد» و نیز شاگردان خود «ملا محسن فیض» و «عبدالرزاق لاهیجی» توجه بیشتری به شرایط دینی و اجتماعی نموده و از کزند منتقدین مصون بماند. بویژه صراحت او در بیان مسائل عرفانی باعث شد که مورد طعن جماعتی قرار گیرد، بطوریکه بعدها رساله، «سه اصل» را در پاسخ به این گروه نگاشت. (۱۰)

در عین حال کسیکه فلسفه اسلامی را به اوج اعتلا رسانده در مقدمه کتابش، پس از آنکه زحمات و مجاهدات خود را شرح داده است، میگوید: «من چنین گمانی بخود ندارم که راه حقیقت را به پایان رسانیده و به عمق مطالب، آنچنانکه باید راه یافته باشم، زیرا همه قضایای حقیقی به فہم هیچکس نیامده و هیچ بیانی به ادای معارف حقیقی وافی نیست و حقیقت پهناورتر از آنست که بتوان گفت «این سخن» را فرا گرفته و «آن یک» بیرون از حقیقت است». علاوه ملا صدرا از جهت احترامی که برای استاد خود «میرداماد» قائل بود، نام او را هیچ گاه صراحتاً یاد نکرده و همه جا مطالب را از او چنین نقل میکند: «قال شیخنا و سیدنا و من الیه سیدنا فی العلوم ادام الله علوه و مجده» و دیگران را نیز با کمال ادب نام می برد.

آثار صدر المتالین

آثار مسلم صدرای شیرازی بر روی هم به چهل کتاب و رساله و مقاله و نامه می رسد که در فلسفه و حکمت اشراق می باشد و برخی از آنها تا این تاریخ هنوز مورد استفاده طلاب علوم عقلی است. بیشتر این آثار به چاپ رسیده است. **تالیفات او غالباً در مباحث زیر است:**

- ۱- آنچه که برای شناخت مبداء نخستین و صفات و آثار او لازم است، که قسمت اعظم از فلسفه کلی را دربر گرفته است.
- ۲- معرفت صراط مستقیم و درجات صعود و ارتقاء بجانب باری تعالی و کیفیت سلوک به سوی او و این همان، علم نفس است که جزئی از علوم طبیعی بشمار میرود و بحث در آن بمنظور رسیدن به همان معرفت است.
- ۳- معرفت معاد و احوال کسانی که بخدا رسیده و مدار رحمت او وارد شده اند.
- ۴- معرفت و شناختن فرستادگان خدا از پیغمبران و اوصیاء و حتی اولیاء که بدعوت خلق پرداخته اند.
- ۵- نقل احوال منکران حقیقت و پرده برداری از قضایح اعمال آنان و مطالبی دیگر که در ضمن بحث آورده است. (۶)

آثار او جزء «سه اصل» چنانکه یادآور شدیم، همه به عربی است و علاقمندان میتوانند برای اطلاع از نام و موضوع آنها به «یادنامه ملاصدرا»، «فهرست نگارشهای ملاصدرای شیرازی» نوشته «محمد تقی دانش پژوه» مراجعه کنند. ذیلاً نام چند اثر مهم و معروف او برده می‌شود:

«اتحاد العقول والمعقول»، «حاشیه شرح حکمت الاشراق» که در آن به روش خاص آمیخته با عرفان و فلسفه مشائی خود از فلسفه اشراقی بحث نموده است. «المعاد الجسمانی» در اثبات معاد جسمانی. «الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعة العقلیة» که بنام «الاسفار» هم شناخته شده، مشهورترین اثر او می‌باشد. «سه اصل» که با مقدمه «سید حسین نصر» در سال ۱۳۴۰، مقارن با چهارصدمین سال تولد حکیم چاپ گردید. «شرح الکافی» که شرحی است آمیخته با عرفان و فلسفه برکافی «کلینی»، «المبداء و المعاد» در دو قسمت: نخست در ربوبیات در سه مقاله و دوم در رستخیز در یک مقدمه و چهار مقاله. این کتاب نیز با حاشیه «حاج ملاحادی سبزواری» مشهورترین شارح فلسفه ملاصدرا به چاپ رسیده است. «متمشابه القرآن» در شش فصل که در آن با دید عرفانی - فلسفی درباره مسائل دینی بحث نموده است.

سوی آثار او که بعضاً در بالا ذکر گردید و مسلماً متعلق به خود ملاصدرا می‌باشد، حدود هیجده رساله دیگر از او نیز در کتاب یادنامه ملاصدرا نام برده شده است که نسبت دادن آنها به ملاصدرا قابل تردید است.

مهمترین نظریه فلسفی ملاصدرا:

نظریه «حرکت جوهری» اوست که در مورد آن رساله‌ای بنام «رسالة فی الحركة الجوهریة» نوشته است. برعکس بسیاری از فلاسفه که حرکت را جز به چهار مقوله «کم» و «کیف» و «این» و «وضع» عارض نمی‌کردند، ملاصدرا معتقد است که خلقت در هر آن تجدیدشده و کلیه موجودات در حال طی قوس صعودی می‌باشند و ذات و جوهر آنان در حرکت است. او از این اصل در حل بسیاری از مسائل مانند رابطه بین حادث و قدیم، جدوت جسمانی روح، تکامل نفس، و معاد جسمانی استفاده نمود و حرکت جوهری را مانند وحدت و تشکیک و اصالت وجود یکی از ارکان حکمت قرار داده است.

به اعتقاد وی همه موجودات در طلب کمال اند و در هر مرحله از سیر صعودی و تکاملی یکی از نقائص خود را سلب نموده و کمال جدیدی کسب مینمایند. این سیر توسط حرکت جوهری انجام می‌گیرد، بدون اینکه عویت و ماهیت شیئی از بین رود، چون هر موجودی جنبه‌ای دارد ملکوتی و لایتغیر در عالم اعلی و جنبه‌ای دیگر متغیر در عالم سفلی که عالم ماده باشد و فقط جنبه ثانی موجود است که مشمول تحولات ذاتیه و حرکت جوهری می‌باشد. صورت ما که به ماده تحقق می‌بخشد، لایتغیر است و هیچگونه حرکتی نمی‌پذیرد بلکه موضوع حرکت افراد صور است، بدین جهت حرکت جوهری باعث تکثیر انواع نمی‌گردد و دارای اصل ثابتی است.

حرکت ذاتی و جوهری فقط در آن مرتبه از مراتب به وقوع می پیوندد که دارای ماده باشد و بدین دلیل عالم مجردات از حرکت جوهریه مستثنی است و فقط جوهر اجسام و نفوس - که از جهت فعل نیاز به ماده دارند - در حرکت است و در طی مراحل قوس صعودی ماده هر موجودی لباس نوبتی برتن می نماید، بدون اینکه لباس قبلی را از تن بدر کرده باشد و در هر مرحله جدیدی تمام کمالات مراتب پیشین را داراست. (۱۵).

آنچه که ظاهراً از نظریه او در این مورد فهمیده می شود اینست که حرکت جوهری همان حرکت ذاتی است که ذرات ماده از آن بهره مند هستند و بر دور هسته های خود بطور منظم در حرکت می باشند. از مجموعه این ذرات مجموعه ای همانند منظومه شمسی بوجود می آید که با سرعتی فوق العاده زیاد در حرکت است و در اثر همین سرعت فوق العاده زیاد است که ثابت بنظر می رسد.

ملاصدرا از حرکت در جوهر چند نتیجه گرفت:

۱- «حدوث عالم» که خود یکی از مباحث مهم و مشکل فلسفه قدیم است و فلاسفه راجع به آن سخنان فراوان گفته اند که چون از مبحث ما خارج است در باره آن بحث نمی کنیم. همین قدر می گوئیم که: صدرالمتألهین از حرکت در جوهر نتیجه گرفته که عالم طبیعت دائماً در حال حدوث و تجدد است و اساساً حدوث، تجدد، تغییر و حرکت لازمه جوهر این عالم است.

۲- «حدوث جسمانی روح»: عقیده ابن سینا و پیشینیان وی بر این بود که نفس انسان در ازل آفریده شده و هنگام پیدایش بدن نفس برای انجام دادن افعال خود تعلق تدبیری بدن پیدا می کند. صدرالمتألهین در نتیجه اعتقاد ب حرکت در جوهر معتقد شد که نفس انسان بوجود نفسی قبل از بدن وجود نداشته، بلکه با پیدا شدن بدن پیدا می شود، و تدریجاً در نتیجه حرکت جوهری راه کمال پیموده بمقام تجدد می رسد و با مردن بدن، او نمیرد و زنده جاوید می ماند. (۳)

۳- «معاد جسمانی» ملاصدرا مسئله معاد جسمانی را بطرز خاصی بیان کرده و قائل بنوعی از معاد جسمانی است، لکن نه به آن نحو که از معتقدات عامه مردم است. او در مقام اثبات معاد جسمانی مقدماتی چند را ذکر کرده است، از جمله میگوید:

«وجود در هر چیزی اصل در موجودیت است، و تشخیص و مابه الامتیاز از هر موجودی بعین وجود خاص اوست، و طبیعت وجود قابل شدت و ضعف است، و مابه الاختلاف در آن عین مابه الاتحاد است، و وجود قابل حرکت اشتدادیه است و هویت هر مرکبی بصورت است نه بماده، و وحدت شخصیه در هر یک از موجودات بنحوی خاص است؛ در زمانیات عین تجدد آنهاست و در متصلات عین اتصال آنهاست و هویت و تشخیص بدن، به نفس است نه به جرم آن، و قوت خیالیه جوهری است قائم بذات خود، و حال در بدن نیست و متوسط میان عقلیات

و طبیعیات است. واجتاس عوالم سه است یکی صور طبیعی کائنه فاسده، و دیگر صور ادراکیه حسیه مجردة از ماده، و دیگر صور عقلیه و مثل الهیه، و نفس انسان را نیز سه کون است یکی وجود طبیعی حسی، و دیگر کون نفسانی، و سه دیگر کون عقلی، و کون نفسی آن همان کون اخری است و در تمام مراحل و مراتب سه گانه وحدت شخصیه او محفوظ است، و انسان مبعوث در آخرت همان کون نفسی است که صورت بدن است و باقی است، و هوویت او پنهانست و اگر کسی او را مشاهده کند گوید همان است که در دنیا بوده. (۱۶)

۴- «ربط متغیر به ثابت» فلاسفه پیشین الهی میگفتند:

نظر باینکه موجودات عالم طبیعت همه در حرکت و تغییرند و هیچ چیز بر یک حال باقی نمی ماند و دائما ماده از صورتی بصورت دیگر درمی آید، و عموماً صورتی از بین میرود و صورتی دیگر پیدای شود، لهذا باید حقایق ثابتی در عالم هستی باشد که آنها را نگاهدار، و بر پادارنده موجودات متغیر باشد. و همانگونه که مبدا مادی عالم یعنی مبدا موجودات متغیر یک ماده است که دائماً در حال تغییر و حرکت است، لامحاله یک اصل ثابت در جهان وجود دارد که ازلاً و ابداً برقرار است و گرد تغییر و حرکت بردامن وی نمی نشیند و آن اصل ثابت که قوام همه موجودات به اوست و او بخود قائم و پاینده است «مبداء الهی» عالم میباشد. آنگاه برای ربط دادن موجودات متغیر به مبداء الهی و اینکه چگونه از مبداء الهی ثابت، موجود متغیر صادر شده، بدون آنکه در آن مبداء تغییری رخ دهد، محتاج بودند به چیزی که دارای دو جهت باشد:

جهت تغییر و جهت ثبات، تا با آن جهتی که ثابت است از مبداء الهی ثابت صادر شده باشد و به آن جهتی که متغیر است مبداء تغییرات عالم ماده گردد و بوسیله آن کلیه موجودات متغیر به مبداء ازلی ثابت ارتباط یابند. چیزی را که دارای این دو جهت است «حرکت فلک» پنداشتند که حرکتی دائم و مستمر است و از این جهت که حرکت است متغیر و متجدد و مبداء تغییرات عالم طبیعت است، و از جهت آنکه دارای روح ثابت فلکی است بعالم عقول ارتباط داشته و واسطه ربط موجودات متغیر بحقایق ثابت و بالاخره مبداء الهی میباشد.

گویا صدرالمتألهین میدانست که در غرب دانشمندانی پیدا گشته و سخنان تازه ای گفته اند که بزودی اساس هیئت بطلمیوس را برهم خواهد پیچید و فلکی به آن کیفیت که آنها پنداشته اند باقی نخواهد گذاشت تا حرکت دائم آن واسطه ربط متغیر به ثابت باشد. از اینرو قائل شد که خود جوهر عالم ماده و طبیعت ذاتاً در حرکت و تغییر است. و مبداء تمام تغییرات خود جوهر اساسی جهان است، و واسطه ربط تغییرات به ثابت نیز، همان جوهر اساسی و ازلی عالم میباشد.

صدرالمتألهین میگوید: «هر موجودی که در عالم طبیعت است دارای حقیقت ثابتی است که در عالم ملکوت است. به عبارت دیگر: هر موجودی دارای دو چهره و رخسار است که یک چهره اش در حرکت و تغییر است و چهره دیگرش ثابت و برقرار است. چهره متغیر موجودات را «عالم طبیعت و ماده» خوانند و چهره ثابت موجودات را «عالم ملکوت» نامند. عالم طبیعت مرتبه پست عالم ملکوت، و عالم ملکوت مرتبه شریف عالم طبیعت است. به عبارت دیگر عالم طبیعت بمنزله تن و عالم ملکوت بجای روح عالم طبیعت است. عیناً مانند بدن انسا نو روح او که بدن عالم طبیعت است و روح عالم ملکوت. حقایق ثابت عالم که همان مجردات باشند از موجودات مادی جدا نیستند، به این معنی که میان مادی و مجرد فاصله‌ای باشد، بلکه مانند درجات حرارت اند که درجه صدم مرتبه حرارت شدید و درجه دهم مرتبه ضعیف تر آنست، بدون آنکه درجه صدم حرارت از درجه دهم جدا باشد.»

«موجودات مجرد درجه شدید و موجودات مادی درجه ضعیف وجودند و وجود چنانکه گفتیم یک حقیقت است که دارای درجات مختلف است، و در هر درجه‌ای موجودی است و درجه‌ای از وجود که در آن موجودی نباشد نیست. زیرا خلاف لازم می‌آید و در مراتب هستی بهیچ وجه خلاف نیست. در هر مرتبه از هستی موجودی پیدا شده و در عین حال حقیقت همه موجودات همان وجود است و همه بهم مربوط و متصلند و تحت انتظام عمیق و تخیلف ناپذیر وجود قرار دارند.»

«پس واسطه ربط متغیر به ثابت خود جوهر اشیاء است که از یک جهت ثابت است، و مرتبه ثابت که درجه شدید وجود است از مبدأ الهی صادر شده و مرتبه متغیر که درجه ضعیف مرتبه ثابت است مبداء حرکت و تغییرات مادی گردیده است.» (۳)

۵- «زمان». صدرالمتألهین از راه تحقیق در جوهر عالم طبیعت و عوارض آن و تشخیص موضوعاتی که حرکت در آنها واقع می‌شود و بدست آوردن حرکت اصلی و اساسی جهان باین نتیجه رسیده که گفته است:

«طبیعت و جوهر عالم دائماً در حرکت و تغییر و تجدد است و در عین حال یک امر واحد مستمر سیال میباشد، و امتداد زمانی که حوادث جهان را در یک رشته طولی و پس و پیش هم قرار داده و نمی‌گذارد همه در یک طرف جمع شوند، از حرکت دائم جوهر و طبیعت عالم فرض و انتزاع می‌شود و به عبارت دیگر:

زمان کمیت و مقدار حرکت جوهر است.»

از جهت دیگر ایشتمین فیلسوف ریاضی از راه تحقیق در کمیت و ابعاد عالم و اینکه هر جسمی دارای چند امتداد است، بکمک قواعد ریاضی باین نکته رسیده که میگوید: اصل عالم جز حرکت چیزی نیست و تنوع حرکت، اجسام متنوع بوجود آورده، و امتداد زمانی، از امتداد مکانی انفاک ندارد و حجم عالم طبیعت از چهار بعد تشکیل یافته: سه بعد معروف که تاکنون فهمیده شده و بعد چهارم که زمان است. و اگر ما دارای مشاعر و قوای دیگر می‌بودیم شاید

علاوه بر این چهار امتداد یا چهار بعد، ابعاد و احدائیات دیگری نیز می‌فهمیدیم. (۱۷) و اینجاست که یک فیلسوف شرقی والهی و یک فیلسوف غربی و ریاضی هر کدام از جهت‌ی شروع کرده و در یک نقطه بهم رسیده‌اند. (۳)

ماخذ:

- ۱) مصلح، جواد: فلسفه عالی یا حکمت صدرالمتألهین (ترجمه جلد اول و دوم اسفزار) تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۳.
- ۲) مصلح، جواد: علم‌الغیب یا روانشناسی صدرالمتألهین (جلد اول ترجمه سفر نفس) تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۲.
- ۳) راشد، حسینعلی: دو فیلسوف شرق و غرب، صدرالمتألهین و انبشتمین. تهران، فراغانی، ۱۳۴۶.
- ۴) سجادی، جعفر: مصطلحات فلسفی صدرالدین شیرازی. تهران، دانشکده الهیات دانشگاه تهران، ۱۳۴۰.
- ۵) مشکوة‌الدین، عبدالمحسن: نظری به فلسفه صدرالدین شیرازی. تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸.
- ۶) دانشگاه تهران: یادنامه ملاصدرا. تهران، دانشکده الهیات دانشگاه تهران، ۱۳۴۰.
- ۷) نصر، حسین: معارف اسلامی در جهان معاصر. تهران، حبیبی، ۱۳۴۸.
- ۸) نصر، حسین: سه حکیم مسلمان ترجمه احمد آرام. تبریز، سروش، ۱۳۴۵.
- ۹) نعمه، عبدالله: فلاسفه شیعه ترجمه سید جعفر غضنفر. تبریز، ایران، ۱۳۴۷.
- ۱۰) شیرازی، صدرالدین محمد (ملاصدرا): سه اصل، به تصحیح سید حسین نصر، تهران، دانشکده الهیات دانشگاه تهران، ۱۳۴۰.
- ۱۱) الهی قمشه‌ای، محی‌الدین محمد: حکمت الهی عام و خاص. تهران، اسلامی، ۱۳۴۵.
- ۱۲) رجوع شود به مقدمه شیخ محمد رضا آل مظفر در چاپ جدید اسفزار ص ۳ و بعد از آن.
- ۱۳) محی‌الدین بن عربی معروف به شیخ اکبر مقتول به سال ۶۳۸ با به گذار عرفان نظری.
- ۱۴) شماره ۱۰ نیز مقایسه شود با مقدمه آقای شیخ محمد مشکوة بر محجة البیضاء ملامحسن فیض، ص ۲-۱۰.
- ۱۵) شماره ۱۰ ص ۲۲ و ۲۳ مقایسه شود با شماره ۶ ص ۴۱-۴۵ و شماره ۳ در مبحث حرکت جوهری نیز مقایسه شود با شرح حال و آراء فلسفی ملاصدرا، نگارش سید جلال‌الدین آشتیانی ص ۲۸ و بعد از آن.
- ۱۶) اسفزار ج ۴ ص ۱۴۶-۱۵۸.
- ۱۷) برای اطلاع بیشتر از نظریه حرکت در جوهر و نسبیت در حرکت، زمان و مکان صدرالمتألهین به شماره ۵ و ۱۵ و ۱۱ چاپ سوم جلد یک ص ۱۸۲ مراجعه شود.
- ۱۸) برای اطلاع بیشتر به نوشته آقای دکتر منبدی محقق راجع به «مفاتیح الغیب» در دفتر دوم «مقالات و بررسیمها» - نشریه دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران - مراجعه شود.